

کمونیستها و مسئله آزادی

کمونیستها آزاده‌ترین انسانهای روی زمینند!

در شماره‌های پیش گفتیم که آزادیخواهی "بورژوا لیبرالها" بهمان اندازه کذابانه است که ضد امپریالیست بودن مرتجعین فاشیست. و در ضمن بیاد آوری نکاتی پرداختیم که نشان میداد چگونه "فرمانده" لشکر جرار جاهلین به دانشگاه، و "فرمانده"ی حمله به کردستان اکنون در نقش "فرمانده"ی کل قوا میکوشد که بر موج نارضایی توده‌ها سوار شده و "فرمانده"ی "ارتش آزادیخواه" را بعهدہ بگیرد و در این مصاف از یاری معاونینی چون قطب‌زاده یار غار زهرا خانم سود جوید ...

در همان مقاله ذکر کردیم که بخاطر شرایط ویژه جوامعی مانند ایران، عقب افتادگی و دفورمه بودن سرمایه‌داری، نحوه‌ی انباشت سرمایه، عمل‌کرد امپریالیسم، ... و غیره استقرار دموکراسی بورژوازی ناممکن است گرچه در دوران‌های عدم تثبیت رژیم در کل و یا جدال‌های سخت درونی هیات حاکمه که منجر به تغییر توازن قوای آنها می‌شود. پاره‌ای از امکانات دموکراتیک علیرغم میل هیات حاکمه مجال بروز می‌یابند. این نوع دموکراسی، نه امری نهادی، بلکه محصولی از جدال و هرج و مرج است. ولی بهر حال میتواند مورد استفاده‌ی نیروهای چپ قرار گیرد. بعبارت دیگر چه دموکراسی بورژوائی (در جوامعی که امکان وجود آن هست) و چه شبه دموکراسی ناشی از عدم تثبیت رژیم‌ها و یا جناح‌های آن (در جوامعی مانند ایران) امکاناتی برای حرکت نیروهای چپ بوجود می‌آورد که در فقدان آن موجود نیست و یا بسیار محدود است.

اما این مساله بدیهی که نه تنها از نظر تنوریک مورد تاکید هزاران باره‌ی کلاسیک‌های مارکسیستی بوده، نه تنها در کوره‌ی تجربه‌ی هزاران بار آزموده شده، بلکه حتی در **محدوده‌ی "عقل سلیم"** نیز غیر قابل انکار است، در جامعه‌ی ما توسط کسانی که نه به تئوری، نه به تجربه، و نه به عقل سلیم باور دارند مورد بی توجهی و حتی خصومت واقع می‌شود و بدین ترتیب آگاهانه یا ناآگاهانه باعث اعتبار لیبرالیسم و موجب تحقیر کمونیسم می‌گردد. لیبرالها آزادیخواه، قلمداد می‌شوند و کمونیست‌ها طرفدار استبداد.

در این نوشته به نیروهایی که این رسالت خائنه را بر مبنای دستور از قدرت‌های جهانی، از برادران بزرگ، انجام می‌دهند کاری نداریم. در این میان به نقش خاص حزب توده و وظیفه‌ای که بر عهده دارد در گذشته اشاره شده است. آنچه که اکنون مورد توجه ماست اینست که این نوع مامورین و یا کسان دیگری که همین کار را شاید بدون ماموریت انجام می‌دهند، در قبولاندن نظرات انحرافی خویش به هواداران خود به چه شبه استدلالاتی متوسل می‌شوند.

به اینان - این هواداران - گفته می‌شود که کمونیسم طرفدار دیکتاتوری پرولتاریاست. اما آنچه که توضیح داده نمی‌شود اینست که اولاً دیکتاتوری چیست، و ثانیاً در چه شرایطی این دیکتاتوری اعمال می‌شود.

دیکتاتوری چیست؟

دیکتاتوری طبقه کدامست؟

از نظر بورژوازی دیکتاتوری چیزی جز استبداد (DESPOTISM) نیست. تحمیل خشن و عریان اراده‌ی یک فرد یا جمع بر اقراد یا جمع‌های دیگر. استبداد یک نظام است و دیکتاتوری شکل معمول بروز آن.

در فرهنگ کمونیستی واژه‌ی دیکتاتوری معنای خاص خود را می‌یابد. دیکتاتوری نه یک شکل، بلکه محتوای تاریخی اعمال اراده طبقات است. کمونیستها معتقدند که در تمام ادوار تاریخ، و به عبارت بهتر از زمانیکه طبقات بوجود آمده‌اند تا زمانیکه از بین می‌روند دیکتاتوری طبقاتی وجود داشته است. طبقات حاکم همواره خواست طبقاتی خود را اعمال می‌کرده‌اند و خواهند کرد (دیکتاتوری) ولی این اعمال خواست می‌توانسته و می‌تواند در شکل‌های مختلف انجام شود. مثلاً در جامعه‌ی سرمایه‌داری بصورت دموکراتیک (دموکراسی بورژوائی) یا غیر دموکراتیک (مستبدانه، فاشیستی ...) باشد. بدین معنی که حتی در دموکراتیک‌ترین جوامع سرمایه‌داری آنچه عملاً

اعمال می‌شود (دیگته می‌شود - دیکتاتوری) خواست تاریخی طبقه‌ی سرمایه‌دار است. بنا بر این هم در دموکراسی بورژوائی و هم شکل‌های غیر دموکراتیک این جوامع، **دیکتاتوری سرمایه‌داری** وجود دارد.

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که مارکسیسم با شکافتن پوسته‌ی ظواهر و اشکال، به بطن، به متن، به محتوا توجه می‌کند **دیکتاتوری را نه یک شکل بلکه یک محتوا می‌داند**. در این فرهنگ دیکتاتوری و دموکراسی واژه‌های متضاد نیستند بلکه یکی محتوا را بیان می‌کند و دیگری شکل را. دیکتاتوری طبقاتی می‌تواند در شکل دموکراسی و یا خلاف آن ظاهر شود. دیکتاتوری بیان وجود سلطه‌ی مناسبات تولیدی سرمایه‌داری مسلط است و طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکمیت دارد. این جامعه بسوی بسط و گسترش بیشتر **مناسبات تولیدی** سرمایه‌داری حرکت می‌کند، دیکتاتوری سرمایه‌داری، دیکتاتوری سرمایه وجود دارد. وجود یا فقدان پارلمان، انتخابی بودن یا نبودن قوه‌ی مجریه و قوه‌ی قضائیه، **شکل‌های** مختلف هستند که بهترین و یا ممکن‌ترین شکل سلطه‌ی سرمایه را در لحظه تضمین می‌کنند. اینها همه در خدمت سرمایه‌اند. خواست تاریخی آنها اعمال می‌کنند. دیکتاتوری.

بنابر این، این امر که این مناسبات **تولیدی**، همراه با مناسبات روبنایی، در هر جامعه‌ای چه نوع مناسبات اجتماعی می‌آفرینند (مناسبات اجتماعی دموکراتیک یا غیر دموکراتیک)، مساله ایست که از نظر کمونیستها، نمی‌تواند محتوای تاریخی یک نظام را بیوشاند. از نظر **کمونیستها**، و نه البته از نظر مدعیانی که از فرهنگ کمونیستی برداشتی بورژوائی می‌کنند.

در مورد دیکتاتوری پرولتاریا اعمال اراده‌ی تاریخی پرولتاریاست و نه استبداد پرولتاریا! کسانی که چنین برداشتی از دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌کنند، آنهایی که نمی‌فهمند که شکل بیان مناسب دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی پرولتاریاست، نه تنها بی‌دانشی و نادانی خود را بروز می‌دهند، نه تنها بینش حقیر و شخصیت مستبد (و استبداد طلب) خود را ظاهر می‌کنند، بلکه بزرگترین خیانت را به کمونیسم، به دموکراتیک‌ترین جهان بینی‌ها می‌کنند. اینان نشان می‌دهند که در حقارت و تنگ نظری تالی سرمایه‌داران و خرده‌بورژواها هستند. دعوی آنها و سرمایه‌دازان صرفاً بر سر لحاف ملاست. صرفاً بر سر این است که کدامیک ارکان قدرت را بدست داشته باشد، وگرنه در نحوه‌ی استفاده از قدرت، در دلیل بر گرفتن قدرت، در سرکوبگری و خفقان (دیکتاتوری!!) چیزی از بورژواها و خرده‌بورژواها کم ندارند. دعوا بر سر لحاف ملاست نه بر سر راه‌های بطور قطبی متضادی که هر یک در مقابل انسانیت می‌گشاید. شکوفایی انسان در همه‌ی ابعاد و جوانبش، و یا به بند کشیدن او، یکبار توسط این طبقه، و اینبار توسط آن طبقه.

این امر که دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان محتوی، در جامعه‌ی سوسیالیستی در چه شکل‌هایی می‌تواند اعمال شود، موضوع بحث جداگانه ایست. در این مقاله مجال پرداختن به چنین بحث وسیعی نیست. اما آنچه می‌توان بدان اشاره کرد این است که عده‌ای تحت لوای کمونیسم، تمنی دارند که در جوامع سرمایه‌داری "شکل‌های مستبدانه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا" مورد نظر آنها اعمال شود! و این چیزی بیش از نادانی و افر است. کاش اینها تنها موعظه می‌کردند که هنگام گرفتن قدرت توسط طبقه‌ی کارگر (آنچنانی) چگونه باید اعمال اراده کرد. اما این منحرفین از جامعه‌ی سرمایه‌داری هم همان را می‌خواهند. آنها در جامعه‌ی سرمایه‌داری نیز طرفدار استبداد هستند. نگاهی به مشی سازمانهای مدعی، از حزب توده و فدائیان (اکثریت) و پیکار گرفته تا سایر همقطاران استالینیست، این انحراف وحشتناک و این سقوط موحش را نشان میدهد.

خوشبختانه به نظر می‌رسد که بجز عده‌ای که هنوز در عالم هپروت سیر می‌کنند، سایر نیروهای چپ در ظاهر به این نتیجه رسیده‌اند که جامعه‌ی ایران، جامعه‌ی سرمایه‌داری است. و باز "خوشبختانه" چنین به نظر می‌رسد که همگان معتقد باشند جدال‌های درونی حاکمیت، جدال بین جناح‌های بورژوازی و خرده‌بورژوازی است. ظاهراً این اتفاق نظر هم وجود دارد که طبقه‌ی کارگر در حاکمیت نیست تا اعمال دیکتاتوری (!) کند و بنا بر این دیکتاتوری سرمایه‌داری وجود دارد و اگر دعوایی بین جناح‌های مختلف مرتبط به سرمایه (از بزرگ تا کوچک، از کلی تا خرده) وجود داشته باشد، هیچ کدام بخاطر رعایت مصالح طبقه‌ی کارگر نیست. دعوا بر سر این است که چگونه بهتر می‌توان اعمال اراده (دیکتاتوری) کرد. چگونه بهتر می‌توان سر برید. با پنبه یا شمشیر.

در این جدال، جناح‌های مختلف بر حسب منافع اقتصادی و سیاسی خود با هم مبارزه می‌کنند. عده‌ای لیبرالند و عده‌ای "لیبرال"، عده‌ای سرمایه‌دار بزرگند، و عده‌ای کوچک، عده‌ای خرده‌بورژوا هستند و عده‌ای برای سواری بر خرده‌بورژوازی ادای آنها را در می‌آورند. از نظر سیاسی، چه "راستین" و چه متقلب، عده‌ای نعره‌ی آزادیخواهی می‌زنند و عده‌ای علناً طرفدار استبداد هستند. چقدر سفاقت می‌خواهد که کسانی تحت لوای کمونیسم بجای نشان دادن واقعیت و ماهیت این جناح‌های حاکمیت، هر زمان که مسبدین به آزادیخواهان گدایی ضربه‌ای می‌زنند غریب شادی بکشند گوئی که این مسبدین دیکتاتوری منش، به درک آنها از دیکتاتوری پرولتاریا نزدیک ترند!

روزنامه آیندگان توسط مرتجعین بسته می‌شود. کمونیست‌نماها حرفی ندارند چون آیندگان لیبرال است. کیهان مورد یورش حزب الهی‌ها قرار می‌گیرد، در این نیز حرفی نیست. "کار" توقیف می‌شود. فدائیان خشمگین می‌شوند. سایر نشریات چپ توقیف می‌شود. هر کس به توقیف نشریه‌ی خود اعتراض میکند. دیگران همه لیبرالند و چون دیکتاتوری پرولتاریا مخالف لیبرالیسم است و بس در جامعه‌ی سرمایه‌داری هم گویا خوب است مسبدین نشریات آنها را تعطیل کند. و بالاخره به روزنامه‌ی میزان حمله می‌شود. کسی حرفی ندارد بجز آقای بنی صدر. جناب "آزادیخواه" ایشان هم فراموش می‌کند که ده‌ها نشریه‌ی دیگر توقیف شده‌اند. حس آزادیخواهی ایشان فقط در

مورد میزان تحریک می‌شود، همان طور که خشم فدائیان در مورد توقیف "کار" برانگیخته می‌شود. تفاوت در چیست؟ هر دو یک چیز را می‌گویند. هر دو به یک اندازه آزاده هستند. هر دو به یک اندازه قابل اعتمادند. اینرا می‌توان مطمئن بود که اختیار کار بدست هر یک که بیفتد، "خودش" و تنها "خودش" را خواهد خواست. ما و شما و همه‌ی آنانی که چنین نمی‌اندیشند کارشان با کرام الکاتبین خواهد بود.

بدین ترتیب توده‌ی عاصی از نابسامانی‌ها از خفقان‌ها، از کشتارها و بی‌عدالتی‌ها، روی به چه کسانی می‌آورند. قریب دوسال حکومت اسلامی، چشم بسیاری را نسبت به ماهیت فرقه‌ی حاکم باز کرده است. اما در آن سوی مرز خفقان تنها دستی که ریا کارانه به سوی تو می‌آید، دست آزادیخواهان کذب است.

"کمونیست‌ها" آنقدر در فهم دیکتاتوری پرولتاریا خنگی بخرج دادند که نه تنها نفهمیدند حکومت بدست آنها نیست و در جامعه‌ی سرمایه‌داری زندگی می‌کنند، نه تنها نفهمیدند که میلیون‌ها مردم، عاصی از خفقان موجود به دنبال بدیل خواهند گشت، بلکه اکنون هم که به چشم می‌بینند مردم آزادی می‌خواهند، هنوز خیال می‌کنند آزادی شعاری لیبرالی است! که لیبرال‌ها سرمایه‌دارند ولی خرده‌بورژواها و حزب جمهوری اسلامی بسوی سوسیالیسم در حرکتند. شاید چنین باشد. شاید که سوسیالیسم حزب جمهوری اسلامی از نظر ماهوی فرقی با سوسیالیسم اینان نداشته باشد. هر چه باشد "راه رشد غیر سرمایه‌داری" در بیان صریح خود چیزی جز این نمی‌گوید.

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که زیاده نیست اگر گفته شود از عوامل مهمی که بنی‌صدر را بنی‌صدر کرده است "چپ" ایران است. این چپ ایران است که اجازه داده است که او و امثال او یک‌هتاز صحنه‌ی آزادیخواهی شوند. این چپ ایران است که بجای آن که خود خواست توده‌های مردم را بیان کند در اثر انحراف بینشی و خیانت، آزادیخواهی را معادل لیبرالیسم نمودار ساخته است. بنی‌صدر "از خدا می‌خواهد" که چپ ایران آن قدر به حزب الله بچسبید که همراه با آن منفور مردم شود. تنها راهی که او می‌توانست تالی آینده شود این بود. تنها راهی که او می‌توانست میلیون‌ها توده‌ی عاصی از وضع موجود را بدام توهم خود بکشاند این بود. "چپ" ایران در حرف و در اقدامات روزمره از جناح فاشیست حمایت کرد ولی در عمل واقعی به رشد لیبرالیسم، به پیدایش توهم جدید کمک کرد. بنی‌صدر این را فهمیده است ولی حزب توده و فدائیان و ... هنوز از درک این نکته عاجزند.

چپ انقلابی ایران باید با قامتی استوار در مقابل این تحریفات و بدآموزی‌ها به ایستد. آزادی شعار لیبرال‌ها نیست. شعار واقعی کمونیست‌هاست. در جامعه‌ی سرمایه‌داری، کمونیست‌ها طالب این نیستند که فاشیست‌ها روزنامه‌ی لیبرال‌ها را توقیف کنند. دفاع از آزادی مطبوعات - ولو مطبوعات لیبرالی - پشتوانه‌ی دفاع از آزادی مطبوعات چپ است. هنگامی که آیندگان توقیف می‌شود، یک گام به سوی توقیف "کار" برداشته شده است. هنگامی که کلوب جبهه ملی مورد حمله‌ی فاشیست‌ها قرار می‌گیرد، یک گام بسوی بستن ستادهای فعالیت چپ برداشته شده است. در جامعه‌ی سرمایه‌داری هر برد فاشیست‌ها، باختی برای کمونیست‌هاست.

زحمتکشان ایران با سرنگونی کردن رژیم شاه آزادی‌های دموکراتیک را - تا اندازه‌ای - کسب کردند. رژیم موجود آن‌ها را یک‌ایک از مردم ستاند و سپس برخی از "آزادی‌ها" را به مزدوران و وابستگان خود اهدا کرد. "آزادی" حزب توده، آزادی "حزب رنجبران" و "آزادی‌های" دیگری که در پیش است، نه آزادی کسب شده که آزادی اهدا شده، آزادی گدایی شده است. آزادی نوکری است که در اجرای اوامر ارباب خود آزاد است. آن بخش از چپ ایران که این نوع "آزادی" را نمی‌خواهد باید بداند که برای کسب آزادی واقعی باید مبارزه کند. باید ندای آزادیخواهی را بلند کند. از هوچی گری فاشیست‌های چپ نما و چپ‌های منحرف نهراسد. باید با رساندن بانک آزادیخواهی خود بمردم، هم خواست خود را نشان دهد، هم توده‌های عاصی از خفقان را جذب و راهنمایی کند و هم لیبرال‌ها را خلع سلاح کند. چپ ایران باید بداند که هر کس که آزادیخواهی را امری بورژوازی، لیبرالی و نظایر آن بنامد، یا یک مامور آگاه نیروهای سلطه‌گراست و یا یک منحرف بی‌عاقبت.

تماشای اجتماع توده‌های مردم بدور کسانی از انواع بنی‌صدر، یزدی و قطب زاده - شگفت‌انگیز است همان مثلث بیق معرف! - تماشای سناریوی تراژیک است که نشان می‌دهد پس از دو سال عمر رژیم جمهوری، بخش مهمی از مردم آن قدر بدور خود گشتند و آن قدر نیروئی که بتواند درکشان کند را نیافتند، که به گذشته رجعت کردند و طالب همان مثلث بیق کذائی شدند! آیا تعجب آور خواهد بود که در این رجعت به گذشته‌ها، بخشی از همین توده‌ها یک گام دیگر نیز بردارند و به ماسبق مثلث بیق¹، به رژیم آریامهری چشم بدوزند؟ آیا شما، هر که هستید، این مساله را بچشم خود ندیده و بگوش خود نشنیده‌اید؟

اگر چنین است، بحکم تئوری، بحکم تجربه و بالاخره بحکم "عقل سلیم" فریاد آزادیخواهی را بلند کنیم و نترسیم از این که استالینیست‌های جنبش کمونیستی، بگویند لیبرال شده‌اید، این‌ها تقلب است. کسی که سنگر آزادیخواهی را ترک می‌کند و آن را به دست لیبرال‌ها می‌سپارد در خدمت لیبرالیسم است و نه کسی که این دژ را ترک نمی‌کند و با فریاد رسا می‌گوید که کمونیست‌ها آزاده‌ترین انسان‌های روی زمینند.

¹ - امروز شاهد چنین روی کردی از طرف بخشی از مردم ایران هستیم. چرا که هنوز که هنوز است، چپ ایران نقدی به عملکرد گذشته خود ارائه نداده است.